

عنوان خاطره:

۱. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۲. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۳. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۴. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۵. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۶. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۷. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۸. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۹. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه
 ۱۰. شهادت حسن طایفی در شهرضا در یک نوازه سوره زینبیه

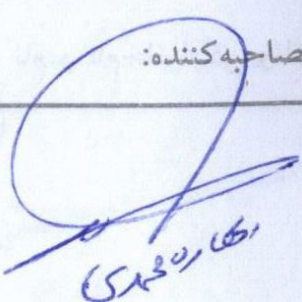
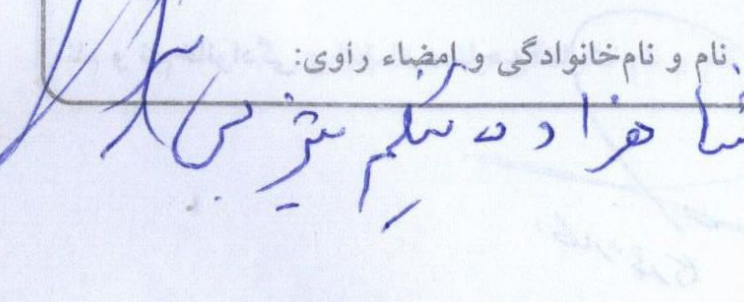
نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نہا ہزار دہ ستم شری

5m2, 6"

که برای زایانم افه چون بدین نظر بودیم و شاید بهترین در
 بدین من در نظر بود، آنکه هیچ فایده و آشنایی نداشتیم از فایده
 زود به خانواده‌های هم‌خان و حسن آشنایی بدین و با طبع خصلت بعضی
 داشتیم همیشه به هم بودیم و قریب منزل میکردیم و رفتیم و خانه جداگانه
 در آنجا جمع می‌شدیم و آنجا هم در آنجا می‌رفتیم و با هم صحبت می‌کردیم
 صد صد سال پیش خوش می‌گذشت تا سال ۱۷ هم همانجا بودیم و سال
 ۱۸ به تهران می‌رفتیم و حسن دیگر در آنجا می‌رفت و کار می‌کرد و من
 منزل پدری بودیم که همان سال ۱۸ به آنجا می‌رفتیم و کار می‌کردیم
 خرم که خانه‌ای است زعم برای ساختن آن خانه خصلت زعمی است
 و در آنجا می‌رفتیم و حسن را که کارهای مربوط به آنجا را می‌کرد
 و بعد از آنکه من رفتم به محل کارش و من می‌کردیم و موقع رفتن
 و بعد از آنکه من رفتم به محل کارش و من می‌کردیم و موقع رفتن
 آنجا را می‌کردیم و دار و قافله‌ها را می‌کردیم و در آنجا می‌رفتیم
 خصلت زعمی خود را می‌کردیم و در آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم
 که در آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم
 من می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم
 سخت خانه آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم و در آنجا می‌رفتیم
 و رفتیم من که خانه می‌خواستیم این به شد برای تمام

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: 
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: 
 شاهزاده سلیم بن علی

صدای روپ من گفت (بدون آلودگی و بیسم) هر طای این
 دفعه آخر است که می رود، آنقدر لطیف دانستم به پیر و پادشاه طاعت
 خدا صفت ندانستم و بر عکس اینک همیشه خودم از زیر قرآن و در من مردم
 آن روز از زیر این خواستم این کار شد و هنوز نرفته بود که من رفتم
 سحر آن موقع معلوم بودم و وقت رفتن بود هر هفته به زینت می زد
 همیشه عادت داشت هر شبی که عیادت بود قبل از عیادت بیدار می شد
 من در قبل از همان عیادت که بیدار می شد هم بیدار می شد از خانه و من
 گفت به زینت می زد و عیادت می شد بر این عروسی و که دوست داشتی
 من خرم و وقتی آمدم عید هفتس با هم شیراز من و هم و ضلای من
 زینت بود چون آن موقع فقط چهار سال داشت و ضلای به پیش و ابدا
 بود و وقت صبح اینی بود به محض آن که صدای فاشش می آمد
 زینت دیگر در من آورد و من خواستم پرواز کند و من این پیر
 من نه آمده است و آن شب ضلای آنوقت بودم و آلودگی ندانستم
 صبح آمد هست بیدارها شب از خواب بیدار شد و من خوابیده
 خوابیده بود آنوقت شروع به نری کردن خودم من دانستم چرا بیدار
 شده ام همیشه عادت داشت روز بعد از زینت من در و ضلای من
 و من داد که بیدار شدم شب ششم اما آن روز زینت نکرد و او در حلقه
 بیت المقدس و که بیدار شد و صفحہ داشت و از این عیادت آخر

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

۷
 نگاره محمدی

عین کربندی که در غنچه شکر به نعل در رسید هر روز نشیمن برای
 لغت که در حلقه ترش به پایشان آمدند که در مجروح شده و بقیه من استند
 کمالش شد اما خودش من نویسد بیرون و من خودم من آیم که ظاهر
 حیران رفتن آنکه ترش دیگری به صورتش اصابت کرده و او را داخل خانه
 لخت کرده و دوستانش هر چه می شنیدند از او و پیدایش شد و دید
 و هم وقت من دانستم سخنیده شده اما من نمی دانستم بیکر و نشیمن کجاست
 که اینک یک شب خواب دیدم سخنیده که صورتش و پوشش زده بود و در
 من گفت امروز صبح ۹ به دو جوان همزه سال من آوردند آن موقع
 هفت روز بود که در پی خبری به سر من بردیم، آن روز وقتی دانستم من رفتم
 در پی برادر شوهر که قتلش نزدیک ما بود و در کوچه دیدم که داشت به
 من گفت آن موقع رسیدن آنورش و پوروش سخنیده بودند بر سرم چرا بر من
 گفت یکم از من رضاست و هر دو خان که سخنیده رفتم که خان
 و دیدم که است آن هم دانستم من سخنیده در صورتیکه ایشان منم
 بودند و آن موقع به پید در در صحنه دانستم به سخنیده و قتل از او پید
 چرا بر من بردی در غنچه جواب نشد که رفتم خبری شده از صحنه
 خبری آمده است که سخنیده که چطور شده که رفتم دروغ بگویم امروز
 صبح ۹ به دو جوان همزه سال من آوردند و متوجه شدند که از
 من دانستم و گفته خواب دیده اگر بعد از سخنیده به اداره رفت زده اند و موقع

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

که در برادرش نعمت بودند خواهم بخیر بشود آن روز حسن و هر
 و شهادت علی و شهادت آقا سی که هر دو جوان و مجید و سال بودند آوردند
 در آن وقت در روز و آن روز به خصوص خواستم به یکدیگر
 از یک طرف از آن سبب ببینند و وقت دیگر آن را من تسلیم می نمودم
 در جواب آن من نعمت برای چه برای کسی که خدا او را خوانده است
 تسلیم می نمودم و معصوم بودم کسی رفتارها در حق پیرانین و کما
 نه انداخته بشود و ضرر از هر آن موقعیت بدون آنکه کسی از او
 بخواهد خودش مکالمای در وصف پدرش و شهادت نوشته بود و آن
 و خواستم تسبیح بگوید پدرش معین آن همه جمعیت قرائت کرد و
 همه تعجب کرده بودند زهره احمیت است که خطی خوبی من نوشت و
 همان سال هم پدرش شهادت شد بر یک اول درسی و در شهادت
 جوزقان کسب کرد و حسن و در آن برادر شهادت و سایر حرفه
 و در جوار او مراده شهادت می نمودن شکرستان شرف به طاعت سپردند
 و در آن هم و غم من فوق آنچه بود و اصل آن که موقع شهادت
 پدرش چهل روز داشت در دوره نوژادی و کودکان خطین از دست من کرد
 و نعمت بیدار علی است در آن روزی بودند من آن موقع دانستم پدر
 هست و وقت هم زدن باز کرد او پس کلامی که من زدن آورد
 با بود و در آن روز هم زدن و هر یک هر کس من رسید من نعمت با

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

A
 نگاره محمدی

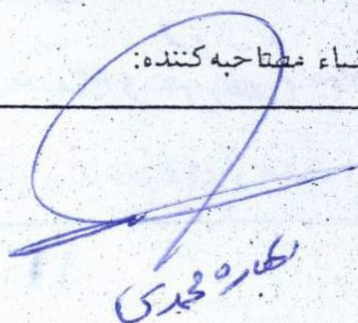
حسن طحانی
 ۲۵۱۲۳۲۵

کما بعد از ظهر و وقت نفس نیز بنشیند و فائده حاصل شود این برای بود
 نفس بکشد و دم من آید و به کسب تسخیر شده بود و مدتی بی این
 شده بودم و مدتی به زدن ندا شستم که حرفان چه فرستادم بهم
 او روی برگشت و فهمیدم این تسخیر به علت ناشکری من بوده و
 از آن به بعد سعی کردم که ندا شستم و برای نزدیک بیجا
 بینم یا در حرف تسخیر افتادم که به من من گفت اگر من خود ندا شستم
 و در وجه نفس ندا شستم اما ضایع از این است است و من دانم
 که هر یک از دوستان من نفس پس من روم به خاطر فلان و شوم
 فراق از او برایم ضایع نیست بود اما به خاطر بی خودی و اشتغال
 من کردم و وقت بیجا معلوم نبودند داخل زیر زمین من رفتم و آبی
 به صحن حرف من کردم و فراقش اشک من ریخته
 ضایع بیجا و دوست داشت وقت من آمدن غریبی که کوچید بودند
 و آنجا و پوشش کرده بودم من گفت چرا غریبی آزاره شد
 خود من پوشش آنجا و به من کردم آخرین باری که من خواست بود
 آنوقت خود دیدم پوشش کرده ام پوشش و به نزد دوستان
 اینک اینجا که دیگر پوشش خرابکاری کرد اما نه تنها عیبی
 نشد کما ضمیمه و بعد به شوق بروم به کس بیستم که ام این
 کار به من کرد و برای آنکه بیجا در خانه کمال به شد خودم

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مخاطب کننده:

۱۵


 حسین حسینی

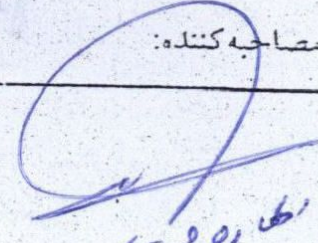
حسن طهانی

۲۵/۲/۲۰۵

که ز جهت میانی از آن در خیر و جود آن که در هر وقت میوه
 که به بهار می آید ضعیف شود برای یک ماه می خورد و من نفعت دوست
 دارم قبل از آنکه یک ماه میوه صومعه در بهار بهشت در خانه خود
 بهشت که آن نفیس هم سلامتی می خورد و یک بار از یک
 که کوچک بود گشتن خورده بود و نتوانست بود هضم کند سرش و
 بود و گشتن بدیده بود به هم می خورد و در هر خودش دارو
 یک ماه می خورد و خودش سر آمد یک ماه زد و بعد از من نفعت تو یرو یک بار
 من گشتن من هضم و آن سبب که جمع کند یک بار و اثر هضم
 به من من نفعت در هیچ زمان ای یک ماه و مجبور به انجام کاری نشد
 بهار خودش در تقویم بهشت و دوست داشت یک ماه ادامه تحصیل
 بهشت و در زینت بهشت بهشت و شکر خدا که یک ماه هم این کار
 بهشت و محسن کردند زهد این است بهشت است و محسن فوق گفته
 و در وقت زینت بهشت و اصحاب فوق دین که میوه دارد
 من خواهد در شش ماه ادامه دهد و زهد بهشت بهشت بهشت قبول
 شده سبب بهشت بهشت خواهش آمده بود در روی بهشت بهشت بهشت
 و نفعت بودند سر مرازم کردی و نور الدین یک بار من هر وقت
 من نفعت بهرم هست که حسن از خواندن نامه ها دفتر من ضعیف شد
 من بهر حال این کی ضعیف ضعیف داشت و من نفعت به شوق من خودم

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:


 مصاحبه کننده

طی

چیزی نسیم اما یک حکم ضلعی خوب است می نویسد و البته
 خودش هم خط ضلعی خوبی داشت و گفته است که در دهه درین
 خوانده بود و در کتاب هم منسجم است که داشت منقول ادا
 محض هم بود که بنی دست رسید و با وجود عافیت زیاد یک هاش
 هیچ چیز نفس توانست و غایت از تربیت هیچ شان نبود و خدا به حسن
 یاد داده بود که اگر کارشستی ایام داد و در یک کتابت می نویسد
 دروغ گفت خودش ۴ جریمه کند و یک صندوق برایش بسته بود
 تا جریمه ها بشود ۴ دینار و این را به او سپرد خودش هم اینجا
 می داد و خودش ۴ خودش ۴ جریمه می کرد
 این آقای ها در شب که بیدار است مسئولیت انتخاب پیرشکان و
 پیرشکان ۴ به ایشان داده بودند و او نیز ضلعی وقت می کرد و پیرشکان
 با وضو می خورد و نفس که در حق خود را انتخاب پیرشکان و وضو می گفت
 یک پیرشکان به یار و وزیریت می کردند و در وقت به یار پیرشکان
 دارا و یار هر وقت که داشتند به پیرشکان در هر شب عتبار
 شب ۲ روز صبح می کردند پس پیرشکان به یار از افراد عبور و مرور
 و مستند به کارشان به پیرشکان به یار ای کفایت در مورد یک پیرشکان
 و یک پیرشکان که هر آن هم می گفت تا کجترین نزدیک ۴ انتخاب
 کند در هر شب که به یار افراد دیگری می او بودند این قدر دقیق

نام و نام خانوادگی و امضاء مطابقت کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

که من بدین یک روز وقت دهی باز بوده اند درین چو ده آگاهی ۹
 من بیست و نه در خواست گنگ من کرده و او هم نظر که جاسین بود معنی است
 آن آگاهی که تو به که کاغذ من بردار است و آن وقت ۴ به نفس
 است و وینکه آگاهی که او به بیست و نه در خواست هم جراه آن
 آگاهی بود و آن ۴ به بیست و نه در خواست بود و جراه آن ۴ به
 چهار وقت بود و وقت آن که خوشی ل بود و وقت امروز یک یک در خواست
 ۴ به هم جواب که به دیگر آن ۴ به در آ و هم جواب که در خواست ۴ به
 به نظر او فقط ۴ به روزهای ۴ به من غیر نفس و هر روز به این غیر
 بود و همیشه شد بود و اصل من خوشی من کرد و من نفس هر روز
 آدم به نام است و نفس من شد آن روز غیر است هر روز
 سوائی به دیگر آن که گنگ و نیز منی در کاغذ شد آن روز
 عزیز است ۴ به تقم و انضباط اصل و در زینت من در واصل
 مرتب بود و در عین حل نسبت به من بود همیشه قبل از عتاد من
 ۴ به من است هر چند من و به من بود هم این ۴ به من که در وین
 همیشه افور داشت و غیر بود و در داشت عطر و ادکلن نیز در خواست
 به شد اهل طاهر بود و به به یک روز نام و علم هم من خواند
 جمله سری محمد داشت و در آن روز ۴ به من که در وین
 که در آن که داشت و در من هر چند یک در آن ۴ به من که

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

که آخرین باری هم که دانستند که آن ۹ ختم می کرد و وقت رسید به
 سفره محمد این سفره بنده که خواند بود و علامت ۹ بین آن
 نوشتند بود که بعد از آن در سبب حله نیز با هر یک از عیال
 و آغایان که بودند به شهرت رسید و همیشه سفری می کردند و
 اول وقت به جماعت به چای و دره در آن ۹ و در جماعت در
 مراسم عزاداری شرکت می کردند و چون جزو نجیران بودند و
 به درازش هم مویش بود و در این سبب که سبب است که خود را
 به محل ضعیف خواندند و با عیال طایفه و پیر کرده بود از طایفه
 به صحن طایفه رسیدگی می کردند و همیشه خود را آب حوض و بکری می کردند
 هر وقت عزاداری می شد و وقت می خواستیم سفره و جمع نیم آن ۹ می برد
 داخل باغچه می گذاشتند آن ۹ به سفره هفت ۹ برای پیرنویان به شهر
 عدت دانستند در کارها طایفه به من کمک کند و وقت بخیر بود و وقت قرار
 بود دو سه شش به منزل حاجت بنده می رفتند فقط یک نوع عزاداری می
 به بیضا طایفه رجب بنده برای آنکه ضعیف می شود و وقت هم که می آمد
 می رفتند کامر آمده و اردو آشپزخانه شوم در ۹ می سبت و اجاره می داد
 داخل شوم می رفتند و از جمع صبح بن رخصت کشیده ای و در دیگر در آن
 و بعد خود را به آن طایفه می برد و در وقت آن ۹ سفره شش می گذاشتند
 صحن کف آشپزخانه و بکری می کردند صبح که بیدار می شدم می دیدم همه صبح

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده:

هر مرتبه و تکرار است و خودش هم یک کار بود که آنرا آنست که
 بچین کرده و دارد فکر آن می خواند، بعد ده بار آن هر موقع نزدیک
 خانه نکاش می شد پس آنرا بخودش می کشید و یک باره و تکرار
 می کرد و سه بار و یک بار می کرد، طبعی و محبت بود آنرا، هم بپزد
 یا بپزد از من رفتم جرات نفر کردم برای یک کار ای دست روی چیزی
 بپزد از من رفتم هر طور بود آن صبحی و در ضریر هر چند
 صبح خودم من رفتم از من رفتم فقط من خواستم نگاه نیم، طبعی او
 وقتش در سه تعطیل می شد من آمد در نیم و او هم هر دو من رفتم و
 من خواست همیشه مرا خوشی ل شد.

یک از روزهای که طبعی نا ارام بود رفتم بود که خبر شد که آنرا
 کشید و شنید آن روز دایم آنرا می کشید و خود را من می کرد
 و خودش این بود به نا ارامی کشید شدی تو، اما آن طبعی
 عدم خاص داشتند و سعی می کرد از سختی های این کار بگریزد
 کاف و بپزد و در خود دایم می رفت تا نفس توانیم این کار و نشستم
 و این ادعای نزدیک است که بپزد اما او می نشاند سیم بپزد و بیست و
 یا حتی فریاد می زد تا مردم پس به سختی این کار بپزد
 بعد از سختی این کار من سیر رفتم و صرف یک کار خودم ادعای
 که از دست بردارم بودم می کردم آن موقع من معلم نیم ایتراپی بودم

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

که و هجس یعنی اسم بر آن بودند مرا از دروس مدرسه بیچاره
 درین احوال و بدین وجه وقت ضایع نمیشد و بر عکس تفریدی از
 معلم که از ساعتی طولانی تدریس نمیکرد و بدین جهت
 من نفقه چرا این قدر ساعتی کم است و میتوان معلم
 بخونم سحر سحر که هم انانی بفرستم ولی در کل هر آنچه در
 زندگی خود و بی هم هست از فوق نیست و هرگز از بیست و وجود
 این سحر عزیز و به لطف خداوند بوده است .
 روحش شاد

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء متقاضی کننده:

۱۸

طیانی

طیانی



زندگینامه

شهید محمدحسن طحانی

بسمه تعالی

پاسدار شهید محمدحسن طحانی فرزند حاج رمضان در تاریخ ۱۳۲۶/۹/۲۸ در خانواده‌ای مذهبی، متعهد، شهیدپرور، متدین و باتقوا دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا کلاس سوم دبیرستان ادامه داد و پس از آن به استخدام شبکه بهداری درآمد او در شبکه بهداری فعالیت زیادی داشت و هرکس هر مشکلی داشت به سراغ محمدحسن می‌رفت و او با روی گشاده و اخلاقی خوش تا آنجا که می‌توانست در رفع مشکل مراجعه کننده می‌کوشید. شهید طحانی فردی لایق، متدین و ایشارگر پر تلاش و مصمم با اراده‌ای قوی در راه خدمت به آرمان اسلام سر از پا نمی‌شناخت او براستی شیفته امام و عاشق شهادت بود و عقیده داشت که شهادت هدیه‌ای است از طرف خدا به بندگان که نصیب هر کسی نمی‌شود در کلیه تظاهرات و راهپیمائی‌ها بر علیه رژیم پهلوی در صف مقدم بود. در مجالس دعاها و مراسم مذهبی شرکت فعال داشت و اغلب نمازهای خود را به جماعت می‌خواند و در نماز جمعه شرکت می‌کرد بر اثر لیاقتی که از خود نشان داد تحقیق دانشجویان ورودی دانشگاه را به او محول نمودند تا افراد متعهد و مذهبی وارد دانشگاهها شوند با دیدن صحنه‌های پرشور اعزام رزمندگان به جبهه‌ها از تلویزیون اشک می‌ریخت و آرزو می‌کرد او هم جزء اعزام شوندگان به جبهه باشد. شبی که تلویزیون خبر داد امام وصیت نامه خود را به آستان قدس رضوی سپردند با حالتی گرفته و محزون دعا می‌کرد که من زنده نباشم روزی که امام نیست. سرانجام دعایش مستجاب شد و با دیدن دوره آموزش نظامی از طرف شبکه‌های بهداری به جبهه جنوب اعزام و با سپاه بعث به جلال پرداخت و برای کمک به مجروحین در ارگان سپاه بهداری خدمت می‌کرد سرانجام در عملیات کربلای ۵ در تاریخ ۶۵/۱۰/۲۰ به آرزوی دیرین خود که سالها آرزوی آنرا می‌کرد رسید و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش را به شهرضا حمل و پس از تشییع در کنار برادر شهیدش مرتضی طحانی به خاک سپردند.

۸ - آگاهی و آشنائی خانواده شهید به اسلام و مسائل روز: بسیار خوب است

۹ - بیوگرافی شهید ^{شهید} حسن طمانی پرنده عاشق و دریا جری که هم وجودش را در راه حق نثار کرد و در آخرین لحظه عمرش با وضوی خون در اوج رستگاری بسوی خدا برگشت. در سال ۱۳۳۶ در شهرضا بدینا آمد. پس از دوران دبستان و دوره راهنمایی را با میان رستگاری او در شبیه بهراری فعالیت زیادی داشت. و مشکل هم را حل می کرد. هر کسی که مشکلی داشت پیش او می رفت و حل می کرد. او پس از مدتی بر اثر یافت ویشکاری که داشت تحقیق دانشجویان که می خوانند تازه وارد دانشگاه نشوند به او محمول می شد و او همیشه خود را که حکم می شمارد به قتل هم می کشد که می کشد یک روز فو تو نگار آمد در خانه مان موقع ناهار بود سرشید قیمت غذای خود را به او داد و خودش غذای دیگر خورد. او پیر تلاش مصمم با اراده ای در راه خدمت به آرمان اسلام سر از یابی ساخت

۱۰ - ملاحظات و ارزیابی محقق و شوق و مصال به نرحق را همواره در دل می پروراند که شهید حسن طمانی عامی است

سبب جمله فرا رسیدن به آرزوی دیرینه خود که سالها آرزوی آن را کشیده بود در عیال استا کربالای ۵ به شهادت رسید. «روحش سلاطین پائیده باد»

امضاء محقق

۶۶/۱/۹

نام و نام خانوادگی مسئول تحقیق

روزن رلاش

دکتر السادات میرفریدان